

فرهنگ‌نویسی

ویژه‌نامه نامه فرهنگستان

جلد پنجم و ششم

اردیبهشت ۱۳۹۲

دبیر: علی‌اشرف صادقی

معاون دبیر: ابوالفضل خطیبی

گروه ویرایش: فرهاد قربانزاده، الوند بهاری،

سمود قاسمی

مسئول هماهنگی: الوند بهاری

دارای درجه علمی- پژوهشی

مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

و نمایه شده در پایگاه استنادی علوم جهان

اسلام (ISC)

نامه فرهنگستان

مدیر مسئول: غلامعلی حدّاد عادل

هیئت تحریریه: عبدالمحمد آینی، محمدرضا ترکی،

غلامعلی حدّاد عادل، محمد دبیرمقدم،

حسن رضائی باغبیدی، بهمن سرکارانی، احمد سمیمی (گیلانی)،

علی‌اشرف صادقی، کامران فانی، ابوالحسن نجفی،

محمدرضا نصیری

سردبیر: احمد سمیمی (گیلانی)

مدیر داخلی: زهرا دامیار

صفحه‌آرا: فرهاد قربانزاده

ناظر چاپ: حسین میرزا حسینی

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

کد پستی: ۱۵۳۸۶۳۳۲۱۱

صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵

تلفن: ۴۸-۸۸۶۴۲۳۳۹۹ دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰

پیام‌نگار: farnameh@persianacademy.ir

وب‌گاه: www.persianacademy.ir

این نشریه در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

به نشانی www.SID.ir نمایه می‌شود.

بهای تک‌شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال

شماره حساب مجله: ۷۸۰۳۱۹۰۰۱۵ بانک تجارت.

شماره نوآوران، کد ۴۰۰

شماره پیاپی: ۵ و ۶

سرمقال

تشدید در زبان فارسی

مقاله

معناشناسی و گنج‌واژه

جنبه‌های اجتماعی فر.

مروری بر مقوله نقد ف

چه زنجیره‌هایی فعل

مسئله کهنه‌گرایی در ف

چند اطلاع تازه در حو

و ابوالحسن فنچگرودی

سخنی پیرامون تاج‌المنه

تصحیح بیت‌هایی از د

نقد و بررسی

نقد و نظر در باب فره

نقد و بررسی فرهنگ

نقدی بر فرهنگ شاهن

پژوهشی

زه، جنس، کلاته - کلا

رای و رأی

واژه‌های فارسی و معر

(العین، جمهرة اللغة، ته

پژوهشی درباره برخی

پیشنهادی برای ریشه و

افزوده شدن ل غیراشته

سر مقاله

۳۰۹	فرامرز آدینه کلات، سلمان ساکت	بازنگری در معنای ملطفه
۳۲۳	یوسف سعادت	درباره واژه «گیختن» در شعر رودکی
۳۲۹	الوند بهاری	... خورزد گاو نادان ز پهلوی خویش
۳۳۲	مجید منصوری	پهنه یا بهته؟
۳۴۰	ایرج فرجی	«کتابخانه» واژه‌ای پرده‌نشین در زبان فارسی
۳۵۱	سید محمد صاحبی	واژه‌های هندی در رسائل طغرای مشهدی
۳۵۹	راضیه آبادیان	معنای گم‌شده‌ای از شافه / شیاف در متون فارسی

۳۶۶	سید محمد دبیرسیاقی	چند پیشنهاد درباره مقاله «طرح چند نکته و دشواری واژگانی
۳۶۸	سید احمدرضا قائم‌مقامی	کهن‌ترین طومار نقالی
۳۷۰	زهراسادات حاجی‌سیدآقایی	زنان دست بر شعرهای زنانه
۳۷۲	سالار رضازاده	بازنگری در مقاله «رفتن در معنی آمدن» نگاهی به مقاله «رفتن در معنی آمدن»

کتاب: دانشنامه زبان و ادب فارسی؛ مجموعه مقالات نخستین همایش فرهنگ‌نویسی علامه دهخدا؛ کتابشناسی ادبیات داستانی معاصر فارسی؛ از مشروطه تا سال ۱۳۸۹؛ فرهنگ اساطیر کلاسیک (یونان و روم)؛ زیب‌اللغات (فرهنگ اردو - فارسی)؛ هزارواژه پزشکی؛ هزارواژه زیست‌شناسی؛ هزارواژه فیزیک؛ فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان (دفتر نهم).
(با همکاری عفت امانی، الوند بهاری، محمد صاحبی، فرهاد فریان‌زاده، گیتی قریب، آزاده گلشنی)

۳۷۶		
۳۸۶	ساغر شریفی	گزارشی از پنجمین همایش بین‌المللی بورالکس
۳۸۹	حسن انوری	درگذشت یک فرهنگ‌نویس پرکار
۳۹۲	محسن شجاعی	آن‌که در پاسخ به ندای درون فارسی آموخت

Contents	1
Summary of the Contents	2

علی اشرف صادقی

«تشدید» در لغت عربی به معنی «شد مکرر کردن صامت یک ریشه فعلی» تکرار آن عمل است. مثلاً «کسرت»؛ «ریزریز کرد»، و «شبت» به معنی «مبالغه نیز همین معنی شدت و تکرار» «فرار» یعنی «کسی که بسیار و زو صرفی - واجی (rpho-phonemic) به ثلاثی مزید می‌برد که صرف است و جنبه یا نمود (aspect) می‌کند. واجی است، زیرا صرف ت دو زبان فارسی تشدید به این تشدید تلفظ می‌شوند به دلایل در فارسی عده‌ای از مؤلفان، ادغام دو حرف (واج) است

تشدید

بازتاب

تاریخچه

اخبار

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۳)، «بعضی تحولات ناشناخته کلمات عربی در زبان فارسی»، زبان‌شناسی، سال ۱۱، شماره ۱، صفحه‌های ۲-۱۱.

صادقی، علی‌اشرف و اکرم حاجی‌سیدآقایی (۱۳۸۹)، «برخی نشانه‌های نادر جمع در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، شماره ۶، صفحه‌های ۵۴-۷۶.

فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۷)، تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر یاحقی)، آستان قدس رضوی، مشهد.

قرآن قدس (۱۳۶۴)، به کوشش علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران.

کتاب نهج البلاغه (۱۳۸۵)، به تصحیح عزیزالله جوینی، دانشگاه تهران، تهران.

مکتبی، دیوید نیل (۱۳۸۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.

میدانی، ابوسعد سعیدبن احمد (۱۳۸۲)، الاسمی فی الاسماء، به اهتمام جعفر علی امیدی نجف‌آبادی، اسوه، تهران.

نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد (۱۳۷۶)، تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی، سروش، تهران.



بازنگری در معنای ملطّفه

فرامرز آدینه کلات (دانشگاه پیام‌نور)
سلیمان ساکت (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)

۱. درآمد
«ملطّفه» یکی از اصطلاحات دیوانی است که در متون نشر دوره غزنوی و سلجوقی فراوان به کار رفته‌است. از آنجا که این واژه در کتاب‌های عصر مغول دیده نمی‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که این اصطلاح تا اواخر سده ششم هجری مرسوم بوده‌است، اما پس از استیلای مغولان و رواج اصطلاحات دیوانی ترکی و مغولی، دبیران و نویسندگان، دیگر این اصطلاح را به کار نبرده‌اند.^۱
در میان کتاب‌هایی که به دست ما رسیده‌است، اصطلاح «ملطّفه» نخستین بار در تاریخ بیهقی به کار رفته که اتفاقاً بسامد آن در تاریخ بیهقی، نسبت به متون دیگر بسیار بیشتر است، با این همه در این کتاب تنها به صورت «ملطّفه» به کار رفته‌است. حال آنکه

۱. اصطلاح ملطّفه در فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول نیز دیده نمی‌شود که تأییدی است بر نتیجه جستجو جستجو و استنتاج ما.

۲. **ملطفه / ملاطفه در فرهنگ‌ها**
«ملاطفه مجازاً مکتوب و مراسم، نامه خرد، نامه‌ای کوچک که خلاصه مطالب را در آن به طریق ایجاز نویسند» (دهخدا ۱۳۳۳، ذیل ملاطفه)؛ «ملطفه نامه باریک، نامه باریک‌کرده، نامه خرد که در آن موجز خلاصه مطالب یا مطلبی نویسند» (همان، ذیل ملطفه)؛
«نامه‌ای کوچک که به طریق ایجاز حاوی خلاصه مطالب باشد» (معین ۱۳۶۲، ذیل ملاطفه و ملطفه)؛
«ملطفه: نامه‌ای کوچک که معمولاً در کارهای محرمانه یا فوری، مطالب مهم را به طور مختصر در آن می‌نوشتند، و به مجاز، هر نوع نامه» (انوری ۱۳۸۱، ذیل ملطفه).

۳. **ملطفه / ملاطفه در توضیحات مصححان**
محمد قزوینی در تعلیقات خود بر چهارمقاله نظامی عروضی نوشته است: «ملطفه به صیغه اسم مفعول چنان‌که از موارد استعمال آن معلوم می‌شود به معنی نامه‌ای است کوچک که به طریق ایجاز حاوی خلاصه مطالب باشد و در کتب لغت معتبره چیزی مناسب این معنی یافت نشد جز این عبارت در تاج‌العروس: «لطف الکتاب، جعله لطیفاً» و این اصل معنی آن بوده، پس از آن توسعاً به معنی مطلق نامه استعمال شده است.» سپس دو نمونه از کاربرد این واژه را، یکی در الکامل ابن‌الثیر، از مصنفات عربی، و دیگری در تاریخ بیهقی، از مصنفات فارسی، شاهد آورده است (— نظامی عروضی، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

این توضیح بعدها مورد استفاده اغلب مصححان و شارحان قرار گرفته (— راوندی ۱۳۶۴، ص ۵۱۲ و عنصرالمعالی ۱۳۸۶، ص ۴۵۵) و حتی به لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین نیز راه یافته است. برخی نیز با اندک تغییری در توضیح قزوینی، کوشیده‌اند معنای دقیق تری از آن به دست دهند؛ مثلاً جعفر شعار در تعلیقات ترجمه تاریخ بیهقی و نیز در توضیحات سیاستنامه نوشته است: «نامه کوچکی که غالباً در کارهای فوری می‌نوشته‌اند» (جرفادانی ۱۳۸۲، ص ۵۹۸ و نظام‌الملک ۱۳۸۳، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ نیز — بیهقی ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۸۵). مصححان چاپ جدید تاریخ بیهقی هم در توضیح ملطفه نوشته‌اند: «به صیغه اسم مفعول چنان‌که از موارد استعمال آن در بیهقی و متون دیگر پیداست نامه‌ای خرد و خلاصه بوده است حاوی اهم مطالب» (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۲۱).

در برخی متون دیگر به صورت «ملاطفه» آمده است (— عنصرالمعالی ۱۳۸۶، ص ۲۲۰؛ راوندی ۱۳۶۴، ص ۳۳۹، ۳۴۹، ۳۴۹ و...)؛
از آنجا که «ملاطفه» بیش و پیش از معنای «ملطفه»، معنای «مهربانی» و «نواخت» را به ذهن متبادر می‌کند و در این معنا فراوان در کتاب‌ها دیده می‌شود، برخی آن را مجازاً به معنای «مکتوب» و «مراسله» دانسته‌اند (دهخدا ۱۳۳۳، ذیل «ملاطفه»)، گویی نوشتن نامه نوعی ابزار مهربانی و ملاطفت ورزیدن است. اما از بررسی موارد کاربرد آن در متون مختلف، به هیچ روی نمی‌توان این چنین برداشت کرد؛ مثلاً وقتی منهی ملاطفه‌ای نوشته و در آن اعمال و رفتار یکی از کارگزاران حکومتی را گزارش کرده است (عنصرالمعالی ۱۳۸۶، ص ۲۲۰)، در این کار هیچ‌گونه مهربانی ورزیدن و ملاطفت و جود ندارد، بلکه منهی به وظیفه خود عمل کرده و با توجه به شرایط خاصی که در آن به سر می‌برده، این نوع نامه را برای گزارش برگزیده است. بنابراین «ملاطفه» را باید شکل دیگر «ملطفه» دانست که پس از حذف یک «ط» از واژه اصلی، صورت قبل از آن کشیده شده و به صورت «ملاطفه» درآمده است (صادق ۱۳۷۳، ص ۲) که خود در شمار تحولات نامانوس کلمات عربی در زبان فارسی است.

۱. بهار در سبک‌شناسی نوشته است که «ملطفه» را نخستین بار بیهقی به کار برده و در سیاستنامه به صورت «ملاطفه» آمده است (بهار ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۰۵). این مطلب به لغت‌نامه و فرهنگ فارسی نیز سرایت کرده و دهخدا و معین آن را به نقل از سبک‌شناسی تکرار کرده‌اند. از آنجا که بهار در بسیاری از موارد از نسخه‌های خطی در دسترس خود استفاده کرده است، به این نوع نتیجه‌گیری‌ها نمی‌توان یکسره و بدون تحقیق و بررسی دوباره اعتماد کرد. برای نمونه در همین مورد می‌بینیم که در سیاستنامه چاپ هوبرت دارک، همه‌جا «ملطفه» می‌بینیم، ولی ضبط شده است. البته ممکن است که بهار چاپ خلیفای یا چاپ اقبال را مد نظر قرار داده باشد، چرا که در آنها نیز «ملاطفه» به کار رفته است (— صادق ۱۳۷۳، ص ۲). بدین ترتیب اگر به وقت نظر دارک در به دست دادن همه اختلافات در ضبط سه نسخه قدیمی سیاستنامه اعتماد کنیم، باید قنوسنامه را نخستین کتابی بدانیم که در آن «ملاطفه» به همان معنای «ملطفه» به کار رفته است. البته پس از این کتاب در ترجمه تاریخ بیهقی (ص ۴۲۷) بعضی مطالب التواصی فی نقض بعضی فضائح الزانی (ص ۱۱۷) راجع‌الصلود (ص ۳۳۹، ۳۴۰ و...)، التواصی فی الترتیل (ص ۱۲) و فارسانمه (ص ۷۹) هم «ملاطفه» (یا ملاطفت) به کار رفته است.

سعید نفیسی و هیوبرت دارک مطلقه / ملاطفه را مطلق نامه و مکتوب معنی کرده‌اند (عصر‌المعالي ۱۳۶۸، ص ۱۶۱ و نظام‌الملک ۱۳۸۳، ص ۳۵۶).
 اما نگارندگان این جستار برآنند که بر اساس کاربرد این واژه در متون مختلف، مطلقه به نامه‌ای گفته می‌شده که حاوی مطالب سری و محرمانه و بسیار مهم بوده و به اصطلاح امروز در زمره «اسناد طبقه‌بندی شده» به شمار می‌آمده‌است. بنابراین حجم نامه در اطلاق عنوان مطلقه به آن هیچ نقشی نداشته‌است. به سخن دیگر محتوای مطلقه می‌توانسته کوتاه یا بلند باشد و تنها چیزی که سبب می‌شده تا آن را مطلقه به شمار آورند، مطالب و نکات مندرج در آن بوده‌است. نویسندگان در ادامه می‌گویند فرض خود را به اثبات رسانند.

۴. مطلقه / ملاطفه در متون کهن

تا آنجا که نگارندگان یافته‌اند مطلقه / ملاطفه (و صورت‌های مختلف جمع این دو واژه) در یازده متن کهن - که همگی پیش از سده هفتم به نگارش درآمده‌اند - به‌کار رفته‌است. بیشترین دفعات کاربرد آن (بیش از ۵۰ بار) در تاریخ بیهقی و کمترین دفعات کاربرد آن در منشآت خاقانی و سندبادنامه (هر کدام تنها یک بار) دیده می‌شود.

این واژه در مواردی بسیار اندک به معنای مطلق «نامه» به‌کار رفته، مثلاً در ترجمه تاریخ یحیی آمده‌است: «این مطلقه‌ای است که به بزرگان اصحاب اقام کتابت و عصابه اعلام اصابت صادر می‌شود» (جرادقانی ۱۳۸۲، ص ۴۲۷). نمونه‌های دیگری هم از این کاربرد در سندبادنامه، نامه‌های رشیدالدین وطواط، منشآت خاقانی و التوسل الی التوسل دیده می‌شود (→ ظهوری سمرقندی ۱۳۸۱، ص ۱۲۲؛ وطواط ۱۳۳۸، ص ۱۵؛ خاقانی ۱۳۶۲، ص ۲۲۶ و بغدادی ۱۳۸۵، ص ۱۲ و ۲۹۷).

غیر از مواردی که بدان اشاره شد، واژه «مطلقه» در دیگر موارد تنها به همان معنای «نامه سری و طبقه‌بندی شده» است. برای نمونه در تاریخ بیهقی آمده‌است: «وقتی مسعود از ری بازگشته و در راه هرات بوده‌است [و هر روز پیوسته مطلقه می‌رسید از جانب لشکر غزنین که چه می‌کنند و چه می‌سازند و بر موجب آنچه خداوند فرمودی کار می‌ساختند» (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۲). دقت در همه موارد کاربرد این واژه در تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که همه جا سری و محرمانه بودن از آن برمی‌آید. «مطلقه» در دیگر

متون نیز به همین معنا به‌کار رفته‌است، مثلاً در سیاستنامه در حکایت بدینی بهرام‌گور به وزیرش، راست‌روشن، آمده‌است: «بهرام [بفرمود تا به سرای راست‌روشن روند و خریطه‌های کاغذ او همه بیارند ... چون خریطه‌های کاغذ او همه بیارند، فرونگریستند. در آن میان خریطه‌ها یافتند بر از مطلقه‌ها که آن پادشاه [دشمن بهرام] به راست‌روشن فرستاده بود که خروج کرده بود و قصد ملک بهرام گور کرده و به خط راست‌روشن مطلقه‌ای یافتند که بدو نوشته بود که: این چه آهستگی است که ملک می‌کند؟ که دانایان گفته‌اند که غفلت دولت را ببرد و من در هواخواهی و بندگی هر چه ممکن گردد بجای آورده‌ام. چندین کس را ... که سران لشکرند سر برگردانیده‌ام و در بیعت آورده‌ام و بیشتر لشکر را بی‌سازو برگ کرده‌ام و بعضی را به مجالی نام‌زد کرده‌ام و به بیگاری فرستاده‌ام و رعیت را بی‌توش و ضعیف‌حال و آواره کرده‌ام و...» (نظام‌الملک ۱۳۸۳، ص ۳۸-۳۹؛ نیز → همان، ص ۲۲۷ و ۳۰۱). همچنین در راحه‌الصدور می‌خوانیم: «و در محرم... سلطان بر سبیل مطالعت مملکت و سهم آنکه جمعی خوارزمیان به خوارزم و مازندران تشبث ساخته بودند که مبادا که قصد ری کنند، لشکر به ری کشید و سلطان را چنان نمودند که خواجه معین کاشی ملاطفه به سراج‌الدین قیماز می‌نویسد که کدخدای او بوده بود، سلطان او را بفرمود گرفتن» (راوندی ۱۳۶۴، ص ۳۷۰؛ نیز → ص ۱۰۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰ و ۳۵۲).

بررسی موارد کاربرد این واژه در متون مختلف - به‌ویژه در تاریخ بیهقی - نشان‌دهنده آن است که حجم آن در موارد گوناگون بسیار متفاوت بوده‌است. گاه بسیار کوتاه و در حد چند کلمه بوده، مانند «اما ماکان فصار کاسمه و السلام» (نظامی عروضی ۱۳۸۰، ص ۲۷) و «الفنگین آمد تا کار شما تباه کند» (نظام‌الملک ۱۳۸۳، ص ۳۰۱) و گاه کوتاه و در حد یک یا دو سطر، برای نمونه: «سپاه‌سالار تاش فراش را مالشی رسید از مقدمه پسر کاکو» (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۶۳) و «داود ترکمان را چهار هزار سوار ساخته از راه رباط رزن و غور و سپاه‌کوه قصد غزنین کرد، آنچه تازه گشت باز نموده آمد، و حقیقت ایزد تعالی تواند دانست» (همان، ج ۱، ص ۵۰۴). در مواردی هم چند سطر را شامل می‌شده‌است، مثلاً بیهقی خود به یک مطلقه پنج‌سطری اشاره کرده‌است (همان، ج ۱، ص ۴۱۶). همچنین در میان مطلقه‌هایی که متن آن‌ها در تاریخ بیهقی آمده‌است از ۳ تا ۵ سطری وجود دارد (همان، ج ۱، ص ۲۸۰، ۵۴۶، ۵۸۷ و...) تا بیش از ده سطر و بیست سطر

کوچکی، کوتاهی و خردی مطلقه تأکید کرده‌اند؟ به نظر می‌رسد اغلب استادان بر اساس توضیح قزوینی در تعلیقات چهارمقاله چنین وصفی از مطلقه ارائه داده‌اند. به سخن دیگر سیطره غیر قابل انکار قزوینی بر حوزه ادبیات، همه شارحان و مصححان بعد از وی را بر آن داشته که یا عیناً همان نوشته او را تکرار کنند و یا با تغییری مختصر همان مفهوم و معنا را منتقل نمایند. اما چرا قزوینی چنین توصیفی از مطلقه ارائه داده‌است؟ به گمان ما پندار کوچکی و خردی مطلقه از آنجا در ذهن علامه شکل گرفته‌است که این واژه در چهارمقاله تنها دو بار به‌کار رفته و آن در ذکر مأموریتی است که امیر نوح سامانی به اسکافی دبیر می‌دهد تا وقایع جنگ تاش سبسالار را با ماکان کاکوی به وی گزارش دهد: «باید که هرروز مسرعی با مطلقه از آن تو به من رسد و هرچه رفته باشد نکت از آن بیرون آورده باشی و در آن مطلقه ثبت کرده، چنان‌که تسلی خاطر آید» (نظامی عروضی ۱۳۸۰، ص ۲۵). چون ماکان در این جنگ کشته می‌شود، تاش بر آن می‌شود که پیش از «مسرع» خبر مرگ ماکان و پیروزی سپاه سامانیان را به‌وسیله کبوتر به اطلاع امیر سامانی برساند. پس اسکافی «دو انگشت کاغذ» برمی‌گیرد و می‌نویسد: «اما ماکان فصار کاسمه و السلام» (همان، ص ۲۷).

می‌بینیم که در اینجا مطلقه اسکافی بسیار کوتاه و در حد چند کلمه است و تنها هم‌مطلب، یعنی کشته شدن ماکان را در بر دارد و از جزئیات جنگ سخنی به میان نیامده‌است.^۱ این نمونه از کاربرد و نیز شاهدهی که قزوینی از تاریخ بیهقی (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۲) نقل کرده، او را بر آن داشته‌است که مطلقه را کوتاه و خرد و کوچک به حساب آورد،^۲ حال آنکه به نوشته نظامی عروضی، آشکارا نوشتن چنین عبارتی بدین اختصار و کوتاهی، از آن رو بوده که از یک سو هم اصل ماجرا یعنی کشته شدن ماکان گفته شود و هم چنان کوتاه باشد که کبوتر بتواند آن را حمل کند: «جمله وقایع را به

۱. این کتاب بیشتر در سال ۱۹۶۲ میلادی، در آنروز، آنکارا با نام دستور دبیری و سپس در سال ۱۳۷۵ با ویرایش امروزی و افزودن تعلیقات و فهرست‌ها در یزد به چاپ رسیده‌است. هر دو نام «دبیری» و «دستور دبیری» انتخاب و پیشنهاد مصححان بوده‌است. حال آنکه در صفحه نخست دستنویس کتاب به خطی درشت نوشته شده‌است: «کتاب الرسائل بالقاریه». مصححان گمان برده‌اند که این عنوان را بعدها بر کتاب افزوده‌اند، لذا آن را به‌کار نگرفته‌اند. اما عمادالدین شیخ الحکامی بر آن است که خط این عنوان به همان خط کتاب متن است و چون موضوع کتاب نامه و نامه‌نگاری و رسوم آن می‌باشد، عنوان کتاب نامی اصلی، درست و متناسب است (شیخ الحکامی ۱۳۸۹، ص ۳۸).

۲. شایان یادآوری است پیش از همه، دکتر علی رواقی توصیف نویسنده آیین دبیری (یا دستور دبیری) را به عنوان «تعریف دقیق مطلقه» یادآور شده‌است (رواقی ۱۳۶۹، ص ۲۹).

این شواهد آشکارا نشان می‌دهد که حجم مطلقه می‌توانسته‌است بنا به ضرورت، از چند کلمه تا چند صفحه متفاوت باشد. بنابراین توضیح همه شارحان و مصححان که آن را نام‌های کوچک و خرد دانسته‌اند، با نمونه‌های کاربرد آن سازگاری و همخوانی ندارد. جالب آنکه محمد میهنی نیز در آیین دبیری «مطلقه» را چنین توصیف می‌کند: «آن نوشته را خوانند که سرّی نازک در او باز نموده باشند» (میهنی ۱۳۸۹، ص ۲۱) نیز — بیهقی ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۱۱. می‌بینیم که در اینجا هم میهنی تنها به محتوای مطلقه پرداخته و در واقع محتوای نامه را دلیل قرارگیری آن در زمره مطلقات (یا ملاطفات) دانسته و به

حجم مطلقه اشاره‌ای نکرده‌است. او در چگونگی «بیاض سرنامه» می‌نویسد: «از آن [مطلقه را چنان بگذارد که الصاق نوان کرد» (میهنی ۱۳۸۹، ص ۱۰). بنابراین لزومی نداشته‌است که همواره مطلقه را در خردترین کاغذ و کوچک‌ترین صورت ممکن به نگارش درآورند، بلکه، دست‌کم بعضی اوقات، قسمت بالای آن را سفید می‌گذاشته‌اند تا نوشته و محتوای نامه به هنگام الصاق از بین نرود.

حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا قریب به اتفاق شارحان و مصححان، علی‌رغم آنکه متون مختلف و موارد کاربرد مطلقه/ملاطفه را در آن‌ها پیش روی داشته‌اند، بر

۱. برخی از شاگردان احمدعلی رحمانی بخارایی نقل می‌کنند که ایشان به هنگام تدریس تاریخ بیهقی، در شرح مطلقه می‌گفتند که «نامای است در حد دو انگشت کاغذ». می‌تواند این برگرفته از نوشته نظامی عروضی است که ایشان آن را به همه موارد کاربرد مطلقه سرّی می‌داده‌اند.

۲. درباره شاهدهی که قزوینی از تاریخ بیهقی نقل کرده‌است و لذا دست‌رسی وی به همه موارد کاربرد مطلقه در تاریخ ادیب پیشاوری استفاده کرده و آن چاپ فاقد فهرست بوده، لذا دست‌رسی وی به همه موارد کاربرد مطلقه در تاریخ بیهقی بسیار دشوار بوده‌است. دیگر آنکه در شاهدهی که او بدان استناد جست، «مطلقه‌های خرد» آمده که به نظر ما نوع کوچک و کوتاه مطلقه بوده و در ادامه مقاله به آن خواهیم پرداخت.

آداب و رسوم درباری و دیوانی دورهٔ غزنوی برای ما به یادگار بماند. دربارهٔ مطنه و انواع آن نیز چنین است. بر اساس موارد کاربرد این واژه در تاریخ بیهقی انواع زیر را برای مطنه می‌توان برشمرد:

۱-۵ - مطنه (به طور مطلق)
به نامهای سری گفته می‌شود که حاوی مطالبی مهم و طبقه‌بندی شده‌است. اگرچه کاربرد آن در تاریخ بیهقی و دیگر کتاب‌ها حکایت از آن دارد که گاه به نام‌های سری چندکلمه‌ای و چندسطری هم اطلاق می‌شده (بیهقی ۱۳۸، ج ۱، ص ۴۶۳ و...؛ عنصرالمعالی ۱۳۸۶، ص ۳۳۷؛ نظام‌الملک ۱۳۸۳، ص ۳۰۱ و راوندی ۱۳۶۴، ص ۳۴۸-۳۴۹)، اما به نظر می‌رسد که در اغلب موارد بیش از چند سطر را شامل می‌شده‌است (بیهقی ۱۳۸، ج ۱، ص ۳۵۲، ۳۵۴-۵۵۳ و...؛ نظام‌الملک ۱۳۸۳، ص ۳۸-۳۹ و راوندی ۱۳۶۴، ص ۳۴۰).

۲-۵ - مطنه خرد
صفت «خرد» حکایت از آن دارد که مطنه‌های کوتاه و مختصر را به این نام می‌خوانده‌اند. بررسی موارد کاربرد آن در تاریخ بیهقی نیز چنین گمانی را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که تنها به مطنه‌هایی که حداکثر چند سطر بوده‌اند، اطلاق می‌شده‌است. برای نمونه یکی از این مطنه‌های خرد، نام‌ای است که به ظاهر دبیر نوشته شده‌است: «عزیمت ما بر آن جمله قرار گرفت که خواجه عمید بوسهل حمدوی را با فوجی لشکر قوی و مقتدی با نام فرستاده آید، و سخت زود خواهد آمد بر اثر این مطنه. و ما پنجم رجب حرکت خواهیم کرد سوی هرات و چون در ضمان سلامت آنجا رسیدیم، گروهی را از ترکمانان می‌فرز گرفته آید آنجا و بنه‌های ایشان را سوی غزنین برده شود. چنان باید که تو نیز که طاهری تدبیر این کار پوشیده سازی و...» (بیهقی ۱۳۸، ص ۳۹۰، نیز ۲۲، ۳۹۱، ۴۱۶، ۴۱۷، ۵۲۸، ۵۶۰). گویا با همهٔ اهمیت که مطنه‌های خرد داشته، اما

۱. در کتاب مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی آمده‌است: «ظاهرأ مراد از مطنه‌های خرد، گزارش‌ها و یا دستخط‌های محرمانه بوده‌است» (فانم‌قلمی ۱۳۵۰، ص ۱۰۱). حال آنکه همهٔ انواع مطنه‌ها محرمانه و سری بوده‌است و این نمی‌تواند تفاوت مطنهٔ خرد با دیگر انواع مطنه‌ها به شمار آید.

یک نکتهٔ باز باید آورد چنان‌که بر همگی اسوالم دلیل بود و کیوتر بتواند کشید و مقصود به حاصل آید» (نظمی عروضی، همان). اگر در حکایت نظامی عروضی دقت کنیم می‌بینیم که امیر سامانی از اسکافی می‌خواهد که هر روز مطنه‌ای را با «مسح» به دربار فرستد (همان، ص ۲۵). تاش سهسالار هم که بر ماکان پیروز می‌شود به اسکافی می‌گوید: پیش از مسح، کیوتری باید فرستاد تا خبر مرگ ماکان زودتر به اطلاع امیر سامانی برسد: «کیوتر باید فرستاد بر مقدمه، تا از پی او مسح فرستاده شود» (همان، ص ۲۷). بنابراین حتماً پس از فرستادن کیوتر، مسح یا مسرعانی نیز به همراه مطنه یا مطنه‌هایی که شرح کامل جنگ و چگونگی پیروزی تاش و مرگ ماکان را در بر داشته، ارسال می‌شده‌است.

در قایوسنامه حکایتی آمده‌است که نشان می‌دهد گاه مطنهٔ کوتاه و مختصر که شرح کامل وقایع و جزئیات اتفاقات را در بر نداشته، خشم سلطان را برمی‌انگیزد، تا آنجا که به تنبیه منهی و مجازات او می‌انجامیده‌است: «... مشرف درگاه درآمد و مطنه‌[ای] علی بن رفیع‌الخادم را داد. او به سلطان نید همی خورد و مطنه همی خواند. روی سوی خواجه [= وزیر] کرد و گفت: این منهی را پانصد چوب ادب کنند تا دیگر یارهٔ انهاء به شرح کند. اندر این خط نبشته‌است که: «دوش به غزنین به دوازده هزار خانه سحاق و پخته‌[اند]». چون من ندانم که این خانه که بود و به کدام کوی و محله بود؟ هر چند خواهی باش» (عنصرالمعالی ۱۳۸۶، ص ۳۲۷-۳۲۸). بنابراین هیچ ضرورتی نداشته که مطنه همواره کوتاه و مختصر باشد و گاه بنا به شرایط باید مفصل و جامع نوشته می‌شده‌است.

۵. انواع مطنه / ملاطفه

از بررسی موارد کاربرد مطنه / ملاطفه در متون فارسی، به‌جز تاریخ بیهقی، نمی‌توان نوعی را برای آن شناسایی کرد، زیرا از یک سو تعداد این کتاب‌ها اندک است و از سوی دیگر تعداد دفعات استفاده از این واژه در آن کتاب‌ها بسیار کم است. همچنین محتوا و حجم هیچ‌یک از این آثار بستری را برای پرداختن به انواع مطنه - و البته بسیاری موارد دیگر - فراهم نمی‌سازد. برعکس این کتاب‌ها، گسترده‌گی و جامعیت تاریخ بیهقی سبب شده‌است که اطلاعات ذی‌قیمتی دربارهٔ مسائل مختلف، از جمله

نوشتن آن‌ها کار چندان دشواری نبوده‌است، چراکه وقتی حجم کار رئیس دیوان رسالت زیاد می‌شده، نگارش آن‌ها را به دبیران زیردست خود واگذار می‌کرده‌است (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۵۹-۵۶۰)، درحالی‌که دیگر نامه‌ها و ملطفه‌ها را خود می‌نوشته و آن دبیران تنها گاه پاک‌نویس می‌کرده‌اند (همان، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۵۸۷).

۳-۵. ملطفه توفیقی

به ملطفه‌هایی گفته می‌شده که به سبب اهمیت، به توفیق سلطان یا امیر می‌رسیده و سپس فرستاده می‌شده‌است تا هم به سبب توفیق «موکد» شود (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۹۰) و هم فرد دریافت‌کننده از صحت مطالب آن اطمینان حاصل کند و «قوی‌دل» گردد (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۵۰) از آنجاکه این نوع از ملطفه، توفیق سلطان را در بر داشته، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و در حکم سند مهم حکومتی به شمار می‌رفته‌است، بنابراین تنها در مواقع ضروری و بحرانی ارسال می‌شده‌است (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۵۰ و ۶۲۶ و ۷۳۵). بدیهی است که اغلب ملطفه‌های توفیقی کوتاه و مختصر بوده و خود در زمره «ملطفه‌های خرده» به حساب می‌آمده‌است (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۹۰، ۳۹۱ و ۴۱۷)، زیرا در اکثر موارد ملطفه‌های توفیقی تنها فرمان یا دستور سلطان را در بر می‌گرفته - و نه گزارش و... - و این بسیار کوتاه بوده‌است. افزون بر این چون ملطفه‌های توفیقی از نظر امنیتی ارزش و اهمیت فراوانی داشته و لو رفتن آن‌ها بسیار گران تمام می‌شده‌است، باید تمام جوانب احتیاط رعایت می‌شده تا به دست دشمن نیفتد. طبیعی است کرچکی و خردی آن‌ها ضریب اطمینان را در نگهداری و حفظ آن‌ها بالا می‌برده‌است.

۱. به نظر می‌رسد حاکمان خراج‌گزار که در پیمت با سلطان به سر می‌برده‌اند، هر گاه می‌خواستند که ملطفه‌ای را مؤکد کنند، به‌جای توفیق آن را یا نشان طمعا می‌فرستاده‌اند. در تاریخ بیهقی می‌خوانیم که وقتی جاسوس بخران را دستگیر می‌کنند، از میان وسایل وی ملطفه‌های بخران را می‌یابند که «به طغول و داور و بیغو و بیانیان» نوشته شده بود و همه نشان طمعا داشت، (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۱۸).

۴-۵. ملطفه معما

ملطفه‌هایی بوده که جاسوسان، مہیان و یا صاحب‌بریدان به دربار می‌فرستاده‌اند و در آن شرح حوادث و گزارش وقایع را به گونه رمزی می‌نوشته‌اند. بنابراین برای آگاهی یافتن بر محتوای آن‌ها، باید از حالت رمزی و معماگونه خارج و به تعبیر بیهقی «ترجمه» (= شرح و تفسیر) می‌شده‌است؛ «و ملطفه‌ها رسید معما از صاحب‌برید بلخ امیرک بیهقی. ترجمه کردم، نبشته بود که «داود آنجا آمد به در بلخ با لشکری گران و پنداشت که شهر بخواهند گذاشت و...» (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۸۰، نیز ص ۶۸۹). بیهقی از این نوع ملطفه به «ملطفه پوشیده» نیز یاد کرده‌است: «و در این دو سه روز ملطفه‌های پوشیده رسید از خوارزم که هرون کارها بگرم می‌سازد تا به مرو آید. آن ملطفه‌ها را [امیر] نزدیک خواجه بزرگ احمد عبدالصمد فرستاد، و ملطفه‌ای از جانب خواجه بزرگ دررسید؛ آن را پوشیده بیرون آوردم، نبشته بود که...» (همان، ج ۱، ص ۴۳۲).

۶. چگونگی پنهان داشتن ملطفه / ملاطفه

از آنجاکه ملطفه حاوی نکات سری و محرمانه بوده، پنهان داشتن و به‌کارگرفتن تمهیداتی برای استتار آن اهمیت بسیار داشته‌است. لذا مأموران حکومتی از همه ابزارها و امکانات لازم بهره می‌گرفتند تا ملطفه را پوشیده و پنهان - و البته در اسرع وقت - به دریافت‌دارنده برسانند. از آنچه در متون آمده‌است، می‌توان دریافت که یکی از این روش‌ها، سپردن نامه به افرادی بوده‌است که هیچ شکی را بر نمی‌انگیخته و با استفاده از موقعیت خود در حکومت یا سپاه می‌توانسته‌اند ملطفه را به‌سلامت به مقصد برسانند، مانند شحنة بغداد که ملطفه خلیفه را نزد سلطان طغرلیک برد (رواندی ۱۳۶۴، ص ۱۰۸) و یا سرهنگی که می‌خواست ملاطفه ارکان دولت سلطان طغرل را پیش قتلغ اینانج ببرد (همان، ص ۳۲۹).

۱. به گمان ما «ملطفه نهانی» هم که تنها یک بار در تاریخ بیهقی (۱۳۸۸، ص ۶۲۶) به‌کار رفته، به همین مناسبت و می‌توان آن را نامی دیگر برای این نوع از ملطفه به‌شمار آورد.

۲. معنای رایج مطلقه که آن را نام‌های کوتاه و کوچک معرفی می‌کند، نادرست است و با شواهد کاربرد آن در متون فارسی همخوانی ندارد. بنابراین باید مطلقه را فارغ از حجم و اندازه، تنها نام‌های سری و محرمانه دانست که حاوی مطالب مهم و سرنوشت‌ساز بوده‌است.
۳. مطلقه یا ملاطفه گاه تنها به معنای مطلق نامه و نوشته به کار رفته‌است.
۴. بر اساس شواهدی که بیهقی از کاربرد مطلقه در کتاب خود به‌دست داده‌است، می‌توان چهارگونه برای آن در نظر گرفت: مطلقه به طور مطلق، مطلقه خرد، مطلقه تویقیمی و مطلقه معما.
۵. پنهان کردن مطلقه و دور نگه داشتن آن از دسترس عوامل دشمن، شیوه‌های متفاوتی داشته که برخی از آن‌ها در آثار نویسندگان گذشته به یادگار مانده‌است، روش‌هایی مانند ارسال با سرهنگان و سیاحان و نیز پنهان کردن در آلات سفر و ابزار کار.

منابع:

ابن بلخی (۱۳۳۹ / ۱۹۲۹)، فارسنامه، به کوشش لیسترانج و نیکلسون، کمبریج.
انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
بنفادی، بهاء‌الدین محمدبن مؤید (۱۳۸۵)، التوسل الی التوسل، تصحیح و تحشیه احمد بهمنیار، اساطیر، تهران.

بهار، محمدتقی (۱۳۸۲)، سبک‌شناسی، امیرکبیر، تهران.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، مهتاب، تهران.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، مقدم، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها از محمدجعفر یاحقی و مهدی سنیدی، سخن، تهران.

چرفاندانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۸۲)، ترجمه تاریخ بیهقی، به تصحیح جعفر شمار، علمی و فرهنگی، تهران.

خاقانی، افضل‌الدین بدلیزین علی (۱۳۶۲)، منشآت خاقانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، فرزانه، تهران.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۳)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.

راوندی، محمدبن علی بن سلیمان (۱۳۶۴)، راحة‌الصدور و آية‌التورود، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با تصحیحات لازم مجتبی منیری، امیرکبیر، تهران.

رواقی، علی (۱۳۶۹)، هنگامی کوتاه به تاریخ بیهقی، مجله نشر دانش، سال ۱۰، شماره ۶.

سیاحان و جهانگردان نیز گروهی بودند که می‌توانستند بدون جلب توجه، مطلقه‌ها را از دیاری به دیار دیگر برند و از این راه برای خود ثروتی دست‌وپا کنند (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۱۶).

روش دیگر پنهان کردن مطلقه در جامه یا ابزار سفر بوده‌است. برای نمونه گاه آن را میان نمد اسب قرار می‌دادند (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۹۰) و اگر خواسته‌اند که ضریب اطمینان را افزایش دهند، پیش از قراردادن در میان نمد اسب، آن را در سوم گرفته‌اند (همان، ج ۱، ص ۲۲۳).^۱ گاه نیز آن را میان آستر موزه یا میان رکوه پنهان می‌کرده‌اند (همان، ج ۱، ص ۴۱۶).

شیوه دیگر استتار، قراردادن مطلقه در میان ابزارهای کار بوده که به‌ویژه برای پیشه‌وران و صاحبان مشاغل، روشی مطمئن به شمار می‌رفته‌است. مثلاً ملاطفه را میان چوب سالیخ - که احتمالاً از ابزارهای سرهنگی بوده^۲ - (راوندی ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۲۹) و میان آلت کفشگری (بیهقی ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۷۸) پنهان می‌کردند. این پنهان‌سازی‌ها بسیار ظریف و با نهایت دقت انجام می‌گرفته‌است، برای نمونه بیهقی پنهان کردن مطلقه میان آلت کفشگری را چنین شرح می‌دهد: «میان چوب‌ها تهی کرده بودند و مطلقه‌های خود آنجا نهاده، پس به تراشه چوب آن را استوار کرده و رنگ چوب‌گون کرده تا به‌جای نیارند» (بیهقی، همان).

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت می‌توان نتایج زیر را به دست داد:

۱. مطلقه یا ملاطفه یکی از اصطلاحات دیوانی است که در دوره غزنویان و سلجوقیان

رواج داشته، اما با استیلاي معولان دیگر به‌کار نرفته‌است.

۱. در موم می‌گرفتند به چه معناست؟ آیا مطلقه یا موم پنهان می‌کردند و سپس میان نمد اسب می‌گذاشتند تا عرق اسب مطالب آن را نشوید؟ آیا نمی‌توان در اینجا موم را ابزار چولاها یا کفشگران دانست؟ (دهخدا ۱۳۷۳، ذیل موم) دست‌کم گزارش پنهان کردن مطلقه میان آلت کفشگر که در ادامه بدان اشاره می‌کنیم، این گمان را درخور بررسی و قابل تأمل می‌کند.

۲. سالیخ یا «سالیخ» چوبی است که بر سر آن چند زنجیر کوتاه تپییه کنند و بر سر هر زنجیر گویی از فولاد نصب سازند (راوندی ۱۳۶۴، ص ۵۰۴-۵۰۵). اگرچه این واژه نادر و بسیار کم‌کاربرد بوده‌است، اما از همین توصیف کوتاه که مصحح راحة‌الصدور آن را از فرهنگ فورس نقل کرده، می‌توان گمان برد که به احتمال زیاد یکی از ابزارهای مورد استفاده سرهنگان و فرماندهان لشکر بوده‌است.

شریک‌امین، شینیش (۱۳۵۷)، فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوره مغول، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران.

شیخ‌الحکامی، عمادالدین (۱۳۸۹)، کتاب الرسائل محمد بن عبدالخالق بهمنی، نکته‌ای در باب نام و تاریخ تألیف، مجله گزارش میراث، سال ۵، شماره ۲۲ و ۲۳.

صادقی، علی‌انصرف (۱۳۳۳)، بعضی تحولات ناشناخته کلمات عربی در زبان فارسی، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۱، شماره ۱.

ظهوری سمرقندی، محمدبن علی (۱۳۸۱)، سندبادنامه، تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی، میراث مکتوب، تهران.

عصر‌المعالی، کیکاوس‌بن اسکندر (۱۳۶۸)، قابوس‌نامه، تصحیح سعید نفیسی، فروغی، تهران.

عصر‌المعالی، کیکاوس‌بن اسکندر (۱۳۸۶)، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، علمی و فرهنگی، تهران.

قام‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۰)، مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی، انجمن آثار ملی، تهران.

قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸)، بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فتناح الروافضی، به کوشش میرجلال‌الدین محدث، انجمن آثار ملی، تهران.

معین، محمد (۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.

میمنی، محمدبن عبدالخالق (۱۳۸۹)، آیین دبیری، تصحیح و توضیح اکبر نحوی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

نظام‌الملک، ابوعلی حسن‌بن علی (۱۳۵۸)، سیاستنامه (سیرالملوک)، به کوشش جعفر شمار، کتاب‌های جیبی، تهران.

نظام‌الملک، ابوعلی حسن‌بن علی (۱۳۸۳)، سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، علمی و فرهنگی، تهران.

نظامی عروضی، احمدبن عمر (۱۳۸۰)، چهارمقاله، تصحیح محمد قزوینی، با تصحیح مجدد محمد معین، جامی، تهران.

وطواط، محمدبن محمد (۱۳۳۸)، نامه‌های رشیدالدین وطواط، به تصحیح قاسم توسرکانی، دانشگاه تهران، تهران.



درباره واژه «کیاخن» در شعر رودکی^۱

یوسف سعادت (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

در لغت فرس اسدی (۱۳۱۹)، ص ۳۶۲؛ تألیف سده پنجم قمری) زیر واژه «کیاخن» بیت زیر از رودکی به شاهد آمده و «کیاخن» به «آهستگی» و «زومی» معنی شده‌است:^۲

دزنگ آرای سهر چرخ‌وارا کیاخن‌زوت باید کرد کارا

این واژه در دو منبع کهن دیگر نیز آمده‌است؛ یکی کتاب‌المصادر (تألیف نیمه نخست سده پنجم) اثر ابوبکر بستی است که در آن «سکون» به «کیاخن شدن» برگردانده شده‌است (صادق ۱۳۹۱، ص ۵۶) و منبع دیگر مصادراللغه (ص ۳۱۰؛ گویا تألیف سده هفتم) است که در آن مصدر «الائتاده» به «کیاخنی کردن» و «آهستگی کردن» (همان، ص ۳۱۱) معنی شده‌است.

از آنجا که در نسخه‌های کهن اغلب املائی «کاف» فارسی و «کاف» تازی از هم متمایز نیست، از منبع‌های یادشده مشخص نمی‌شود که حرف اول این واژه «ک» است

۱. با سپاس فراوان از دکتر علی‌انصرف صادقی که بی‌راهبایی‌های فنی و یادآوری‌های ایشان این جستار مرکز صورت کتبی را نمی‌یافت و همچنین هم‌درس موشکافم بزمان فیروزبیش که در این نوشتار نیز از راهبایی‌های وی بهره برده‌ام.

۲. بیشتر این شاهدها حاصل جست‌وجو در پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.